

Explaining the process of progress of the Idea of the Institution of Governance in the History of Political Thought in Iran

Gholamreza Behdarvand Yani

PhD student in Political Science-Political Thoughts, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

behdarvandyani@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article Received: 2024 /02 / 29 Revised: 2024 /03 / 26 Accepted: 2024 /04 / 03 Published Online: 2024 /04 / 19	The history of institution-building and thinking in the political and governance arena in Iran, from ancient times to the contemporary era, has always had a special place and importance. Hence, a significant part of the Full of ups and downs history of political thought in Iran has been devoted to the institution of governance. This article aims to explain the process of history of political thought in Iran by analyzing the theories of Shihab al-Din Suhrawardi's «The Qutb», Mulla Sadra's «The perfect human», Mohammad-Hossein Naini's «The Constitutional Government», and Imam Khomeini's «The Absolute Authority of the jurist». also examines the influence and acceptance of these theories and thus, it shows that the aforementioned theories indicate the evolution of political thought from governance based on Farr-e Izadi to institutional governance. In this regard, this article discusses the influence of Suhrawardi's anthropology on Mulla Sadra's theory of the perfect human, as well as the effect of Mulla Sadra's theory on the authority of mujtahids in issuing fatwas, and its impact on Naini's political thought due to its preparation for a governance based on law arising from Jurisprudence and jurisprudential rules. This research, based on the «qualitative research» method and considering the historical-analytical approach, has explained the course of the idea and thought of the institution of governance in Iranian history from ancient times to the contemporary period and has concluded that the history of political thought in Iran, regardless of its ups and downs, indicates the process of progress of the idea of the institution of governance from ancient times to the contemporary period. Keywords: The history of political thought in Iran, Institutional governance, Institution of governance, Governance based on Farr-e Izadi, Governance based on law.



دوره ۱۱ | شماره ۳۹ | بهار ۱۴۰۳

<https://doi.org/10.22034/jpti.2025.521881.1424>

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

تبیین سیر پیشرفت ایده نهاد حکمرانی در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران

غلامرضا بهداروندیانی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی - اندیشه‌های سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

behdarvandyani@gmail.com

چکیده	اطلاعات مقاله
تاریخ نهادسازی و اندیشه ورزی در عرصه سیاسی و حکمرانی در ایران از دوران باستان تا دوره معاصر، همواره از جایگاه و اهمیتی خاص برخوردار بوده است؛ بنابراین بخش قابل توجهی از تاریخ پر فراز و نشیب اندیشه سیاسی در ایران، به نهاد حکمرانی اختصاص یافته است. این مقاله با هدف تبیین سیر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، به واکاوی نظریات «قطب» شهاب‌الدین سهروردی، «انسان کامل» ملاصدرا، «حکومت مشروطه» محمدحسین نائینی و «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی و نیز بررسی تأثیر و تأثر این نظریات پرداخته است و به این ترتیب نشان می‌دهد که نظریات یاد شده، بر سیر تحول اندیشه سیاسی از حکمرانی مبتنی بر فره ایزدی، به حکمرانی نهادی، دلالت دارند. در همین خصوص، این مقاله به تأثیر انسان‌شناسی سهروردی بر نظریه انسان کامل ملاصدرا و نیز به واکاوی نظریه ملاصدرا در خصوص ولایت مجتهدان در افتاء پرداخته است. این پژوهش مبتنی بر روش «پژوهش کیفی» و بالحاظ رویکرد تاریخی - تحلیلی، به تبیین سیر ایده و اندیشه نهاد حکمرانی در تاریخ ایران از دوران باستان تا دوره معاصر پرداخته و بدین نتیجه رسیده است که تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، صرف‌نظر از فراز و فرودهای آن، بر سیر پیشرفت ایده نهاد حکمرانی از دوران باستان تا دوره معاصر دلالت دارد.	نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱ صفحات: ۳۱-۵۵
کلیدواژه‌ها: تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، حکمرانی نهادی، نهاد حکمرانی، حکمرانی مبتنی بر فره ایزدی، حکمرانی مبتنی بر قانون.	

مقدمه

نهادهای و اندیشه‌های سیاسی در طول تاریخ ایران از دوران باستان تا دوره معاصر، تعامل و ارتباط مؤثری با یکدیگر داشته‌اند؛ از این رو، بخش چشمگیری از اندیشه سیاسی در ایران، به تأمل و تفکر درباره ساختار سیاسی و نهاد حکمرانی اختصاص یافته که در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران نیز منعکس شده است. هر چند توجه به نهاد حکمرانی و نگارش رساله‌های تاریخی در این مورد و اندیشه‌ورزی و ایده پردازی در این باره، بسته به مقاطع حساس و بحرانی تاریخ ایران، با فراز و فرود مواجه، گاه در تندباد حوادث تلخ تاریخی محو یا کمرنگ می‌شد و گاه در بزنگاه‌های تاریخی، چهره عیان می‌کرد؛ به هر روی، تأمل در روند نزولی یا صعودی ایده نهاد حکمرانی در ایران شایسته تحقیق و پژوهش است. این مقاله ضمن واکاوی برخی از آموزه‌های اندیشه سیاسی در ایران از دوران باستان تا دوره معاصر، سیر تحول تاریخی برخی از مفاهیم و مؤلفه‌های اندیشه سیاسی از جمله مفهوم «فره ایزدی» را مورد تحقیق و تأمل قرار می‌دهد و بدین منظور به پژوهش در نظریات سیاسی برخی از اندیشمندان بزرگ ایران دوره اسلامی، همچون شهاب‌الدین سهروردی، ملاصدرا، محمدحسین نائینی و امام خمینی می‌پردازد.

هدف محوری و اساسی این تحقیق، پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان از سیر صعودی یا فزاینده یا به عبارت دیگر، نوعی پیشرفت در ایده نهاد حکمرانی در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران سخن گفت؟ به عبارت دیگر، آیا تاریخ اندیشه سیاسی در ایران صرف نظر از فراز و فرودهای آن، بر سیر پیشرفت ایده نهاد حکمرانی از دوران باستان تا دوره معاصر، دلالت دارد، یا اینکه بیانگر زوال و انحطاط تاریخی است؟

در راستای پاسخ به این پرسش، ضمن استفاده از روش پژوهش کیفی و با اتخاذ رویکرد تاریخی - تحلیلی، این فرضیه تدوین و تبیین شده است که «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، صرف نظر از فراز و فرودهای آن، بر سیر پیشرفت ایده نهاد حکمرانی از دوران باستان تا دوره معاصر (رهبری امام خمینی) دلالت دارد.»

برای آزمون این فرضیه، در نخستین مباحث، به بررسی نهاد حکمرانی در ایران باستان و حکمرانی مبتنی بر «فره ایزدی» پرداخته می‌شود. سپس نظریاتی همچون نظریه «قطب»

شهاب‌الدین سهروردی، «انسان کامل» ملاصدرا، «حکومت مشروطه» محمدحسین نائینی و «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی مورد تأمل قرار می‌گیرد.

۱. پیشینه تحقیق

ایده نهاد حکمرانی در تاریخ اندیشه‌های سیاسی از قدمت و گستردگی چشمگیری برخوردار است. فیلسوف شناخته شده‌ای همچون هگل با تدوین رساله‌هایی تحت عنوان «عقل در تاریخ» و «پدیدارشناسی روح» و نیز در آموزه‌های فلسفه تاریخ خود، ضمن تأکید بر سیر تکاملی تاریخ و پیشرفت و ترقی، بر این اعتقاد بود که کشور (دولت) عین و مظهر آزادی فرد، فرآورده تکامل مطلقاً ضروری عقل کل، گوهر اخلاقی خودآگاه، تجسمی از مطلق و مخلوق روح کلی است که در طول اعصار گذشته برای نیل به غایات خود کوشیده و درنهایت، خود غایت است. ساموئل هانتینگتون نیز در نظریه خود با عنوان: «نوسازی (مدرنیزاسیون) و نهادمندی سیاسی» دو مفهوم «نهاد» و «نوسازی» را در ارتباط با یکدیگر تجزیه و تحلیل کرده است؛ اما اندیشمند دیگری همچون سید جواد طباطبایی به‌رغم تأثیرپذیری از هگل، نظریه «زوال اندیشه سیاسی در ایران» را تدوین و در کتابی با عنوان *زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران* ارائه کرده است. برخی دیگر از اندیشمندان ایرانی نیز از تداوم اندیشه سیاسی در ایران سخن گفته‌اند. سید محمدناصر تقوی از جمله پژوهشگرانی است که با نگارش کتابی تحت عنوان *دوام اندیشه سیاسی در ایران: ارزیابی تحلیلی نظریه زوال اندیشه سیاسی*، ضمن نقد نظریه زوال طباطبایی، مفهوم دیگری به نام «رکود» را مطرح کرده و درخصوص روند تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران اعلام کرده است که تحلیل این حرکت فروکاهنده را به هیچ عنوان با «شرایط امتناع» و «انحطاط منتهی به زوال» قابل توصیف نمی‌داند و بنابراین در کتاب یاد شده، در خصوص «فروکاست اندیشه» مورد نظر خود، جایگزینی به نام «شرایط رکود» را پیشنهاد کرده و این جایگزینی را نه یک تغییر نام صوری و اسمی که یک آلترناتیو محتوایی برای شرایط زوال و امتناع دانسته است. با این وصف، در این مقاله، وجهی از پیشرفت اندیشه سیاسی در تاریخ ایران، یعنی پیشرفت وجه نهادی اندیشه، مورد تبیین و تدوین قرار گرفته است.

۲. نهاد حکمرانی در ایران باستان

«اندیشه سیاسی ایران شهری» بیانگر قدمت اندیشه سیاسی در ایران و نیز جایگاه اندیشه سیاسی در ایران باستان است. در اندیشه سیاسی ایران شهری، «پادشاه» نقشی محوری و جایگاهی قانونی داشته است؛ از این رو، گفته شده است:

در طول این دوره طولانی [عصر امپراتوری] یک هزار و پانصدساله، شاه به عنوان قدرت برتر و فائق کشور، قانون‌گذار اصلی شناخته می‌شد. شاه نه فقط قوانین ابداعی و ابتکاری خویش را با سران و بزرگان قبایل و رؤسای خاندان‌های بانفوذ محلی در میان می‌نهاد، بلکه صلاحدید مغان و موبدان دینی را نیز در وضع قوانین عرفی و سنتی به همکاری و تبادل اندیشه می‌طلبید و نظریات آنان را هم از نظر دور نمی‌داشت (مصطفوی، ۱۳۹۹، ص. ۲۶)

هرچند با ظهور سلسله ماد نهاد شهریاری در اندیشه سیاسی ایران پا گرفت؛ اما دامنه قدرت مادی‌ها و کشورگشایی آنان محدود به سرزمین‌های اطراف و در حد دفع تهاجم همسایگان خود بود؛ اما با سلسله پرقدرد هخامنشیان، به‌ویژه با دو سرسلسله مقتدر آن - کوروش و داریوش - بود که شهریاری ایرانی، به یک امپراتوری عظیم بدل شده، گستره وسیعی از آسیای غربی تا آسیای مرکزی را تحت استیلای خویش درآورد (رضایی‌راد، ۱۳۸۹، ص. ۲۶۵).

در ایران باستان، نهاد پادشاهی هخامنشی و ساختار قدرتمند حکمرانی آن، چنان برای مورخان و محققان شناخته شده که در توصیف آن اظهار شده است: «هخامنشیان در دانش سیاسی به عنوان اولین حکمرانی مستقل و عقلانی در تاریخ بشر شمرده می‌شوند» (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۹، ص. ۷۹).

۳. حکمرانی مبتنی بر فره ایزدی

آنچه در نظام سیاسی پادشاهی و حکمرانی در ایران باستان، اهمیت ویژه‌ای داشت، «فرّه ایزدی» بود. به همین دلیل، تنها شخصی می‌توانست در جایگاه پادشاه هخامنشی قرار گیرد که از «فرّه ایزدی» برخوردار باشد: «نظام سیاسی هخامنشی، پادشاهی بود که در آن، مردم به طور مستقیم یا غیرمستقیم نقشی در اداره امور کشور نداشتند؛ بنابراین حق اعتراضی برضد حاکمیت به رسمیت شناخته نشده بود... به سبب بسته بودن ساختار حاکمیت، تنها کسانی

حق حکمرانی داشتند که از تبار شاهی یا از فره‌مندی برخوردار باشند» (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۹، صص. ۱۲۳-۱۲۲).

فرهنگ رجایی در کتاب تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، ضمن به کارگیری مفهوم «دولت- فرهی»، در مورد غایت زندگی سیاسی در ایران باستان نوشته است:

پیامد جالبی که بر همترازی دین و دنیا از یکسو و بر یکتاپرستی در نزد ایرانیان مترتب است، «دوگانگی اخلاقی» یا اعتقاد به نیروی خیر و شر است. نیروی خیر در پی تحقق بخشیدن به راستی است و نیروی شر و پلیدی به دنبال تحقق بخشیدن به دروغ. جهان خاکی عرصه رقابت میان این دو نیرو است. انسان در زمین برای کمک به پیروزی نیروی راستی خلق شده است. راستی که با اصطلاح ارته از آن یاد می‌شود دربرگیرنده گستره فراخی است. نظم و نسق دنیا در اساس و سرشت بر ارته استوار است، به همین دلیل رسیدن به آن یک آرمان است؛ از این رو، ارته را درستی، عدل، نظم، حقانیت، فضیلت و کمال نیز ترجمه کرده‌اند (رجایی، ۱۳۷۲، ص. ۶۳).

شاه آرمانی در کانون این نظام، وظیفه انطباق این نظم زمینی را با آن نظم آسمانی بر عهده داشت. در سایه چنین شاه آرمانی، جامعه پیوسته در حال رشد، ترقی و رو به تعالی است. او بر ضد تئیری (مظهر زوال و نابودی) است (احمدوند و اسلامی، ۱۳۹۹، ص. ۸۱). در نتیجه، ابتدای نظام اندیشه ایران باستان بر دو نیروی خیر و شر از یکسو و ابتدای حکمرانی بر پادشاهی مبتنی بر فره ایزدی از سوی دیگر، «شاه آرمانی» را به مرکز ثقل اندیشه سیاسی در ایران باستان تبدیل کرده است.

در اندیشه ایرانشهری، خداوند پرتوی از نور خود را در نهاد پادشاه قرار داده است و در دستان وی ترازوی عدالت قرار داده است؛ بنابراین یکی از ارکان اندیشه ایران‌شهری، رابطه دین و دولت است؛ از این رو، اخوان کاظمی در این باره نوشته است: «سلب شدن فره ایزدی از نظر شاهنامه به دو سبب است: یکی تمرد مستقیم در برابر خدا، یعنی ادعای خدایی کردن (جمشید) و دیگری، تمرد غیرمستقیم در برابر خدا، یعنی بیدادگری نسبت به خلق خدا» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸، ص. ۱۱).

آشوب دینی، فروپاشی ناشی از شکاف اجتماعی و اختلاف طبقاتی، زوال اقتصادی و تحمیل مالیات‌های سنگین بر مردم، در دوران حکمرانی یزدگرد سوم واپسین شاهنشاه ساسانی، پادشاهی وی را چنان دستخوش ضعف و فرسودگی نموده بود که سلب شدن فره ایزدی از وی به ذهن متبادر می‌شد. در نتیجه، با یورش عرب‌ها به ایران، پادشاهی ساسانیان و نیز نظام شاهنشاهی در ایران باستان سقوط کرد و دوره اسلامی و نیز حکمرانی دستگاه خلافت عربی در ایران آغاز شد. به همین سبب، طباطبایی یادآور شده است: «ابن مقفع، در دوره‌ای که آن را «دو قرن سکوت» نامیده‌اند، به کوششی بی‌سابقه به تجدید نوعی از اندیشیدن ایرانی دست زد تا راه استقلال دیگر باره ایران از خلافت را هموار کند» (طباطبایی، ۱۴۰۰، ص. ۱۱۴).

فارابی نیز ضمن نفی تغلب سیاسی و مشروعیت حکمرانی مبتنی بر زور که نظریه مقبول اهل سنت بود، مخالف حکمرانی خلافت عربی هم بود؛ زیرا «با تکیه بر دریافت تشیع فلسفی و با توجه به تفسیر افلاطونی مقام شریعت در مدینه‌های موجود نمی‌توانست با ادعای خلافت عربی ظاهری... میانه‌ای داشته باشد» (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۵۷-۱۵۶)؛ از این رو، به منظور احیای جامعه و بازیابی هویت ایرانی، به طراحی و تجویز جامعه‌ای مطلوب یا مدینه‌ای فاضله پرداخت. چنانچه در دستگاه فلسفی فارابی، احیای پیوند باستانی دین و سیاست همچون نظریه شاهی آرمانی مورد توجه واقع و بدین سبب گفته شده است: «فارابی، از سویی، به نظریه شاهی آرمانی اندیشه سیاسی ایرانشهری نزدیک می‌شود و از سوی دیگر، نظریه نبوت را در بحث خود وارد می‌کند... فارابی، از سویی، با تعریف سیاست به سلوکی برای نیل به سعادت، از سیاست تعریفی «اخلاقی» عرضه کرد، اما از سوی دیگر، سیاست را نیز در مقایسه با اخلاق علم برین دانست» (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۸۱-۱۶۳)؛ بنابراین فارابی مدینه فاضله خود را چنان ترسیم کرد که با تدوین تشیع فلسفی، امکان حکمرانی مبتنی بر تفکر شیعی و نظریه امامت شیعی را فراهم آورد تا احیای ارزش‌ها و هویت فرهنگی - تاریخی ایران را به دنبال داشته باشد. در نتیجه، «فارابی... ریاست مدینه فاضله را به شخصی تفویض می‌کند که حکمت و ریاست را توأمان داشته باشد و او کسی جز امام در معنای شیعی آن... نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۵۹-۱۵۸)؛ چرا که «شاه آرمانی در اندیشه ایرانشهری، مانند رئیس اول در فلسفه سیاسی ابونصر فارابی، «همچون پروردگاری بر روی زمین» عمل می‌کند که از برکت وجود او همه جا آبادان و زمین و زمان به کام مردمان می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۹، ص. ۱۵۱).

۴. نظریه «قطب» شهاب‌الدین سهروردی

اینک که برخی از ویژگی‌های اندیشه سیاسی ایران باستان و حکمت خسروانی به رشته تحریر در آمد، بایستی به نقش برجسته سهروردی در تجدید و تداوم آن اندیشه نیز توجه داشته باشیم. چنانچه سید جواد طباطبایی در این باره نوشته است:

درباره اقدام سهروردی در «تجدید حکمت خسروانی» و بازگشت به اندیشه ایرانشهری فرزندگان دوره باستان، به اجمال باید اشاره کنیم که حکمت اشراق او، از دیدگاه تکوین آگاهی «ملی» ایرانیان در دوره اسلامی، حلقه واسط میان حماسه فردوسی و شعر حافظ بود و چنانکه هانری کربن بر پایه تفسیر فلسفی خود از حکمت اشراق و به‌ویژه رساله‌های تمثیلی شیخ مقنول توضیح داده است، باید این تجدید حکمت خسروانی را به‌عنوان گذار از حماسه «ملی» تاریخی ایرانیان به «حماسه معنوی» فهمید (طباطبایی، ۱۳۹۸، ص. ۳۶۴)

فیلسوف فرانسوی هانری کربن از «اسلام ایرانی» سخن گفته و بر این نظر است که حتی قبل از شیخ اشراق نیز آثاری از گذار و تداوم اندیشه ایرانشهری در ایران دوره اسلامی وجود داشت؛ اما پس از شیخ اشراق دیگر بحث از اثرات مطرح نیست، بلکه «حضور انکارناپذیر واقعه‌ای معنوی» در برابر ما قرار می‌گیرد که پس از سهروردی نیز اثر خود را بر «سنت اشراقی در ایران دوره اسلامی» برجای گذاشته است (Corbin, 1971, p. 212).

به همین دلیل شیخ اشراق، خود را حلقه‌ای می‌داند از زنجیره حکمای خسروانی که سلسله آنان به کیخسرو می‌رسد (مسکوب، ۱۳۸۱، ص. ۹۵)؛ اما آنچه از اهمیت خاصی برخوردار گردیده، بسط مفهوم فره ایزدی به وسیله سهروردی بوده است؛ چراکه مفهوم «فر» در حکمت اشراق سهروردی به کار گرفته شده و به همین دلیل گفته شده است:

فرّ کیانی، همان است که به‌صورت کیان خُره، در حکمت اشراق وارد شده و این فری نیرومند است که به کیان، شاهان دانشمند و فاضل، آنان که شخصیت برجسته‌ای چون زرتشت و یا جمشید و کی خسرو یا فریدون داشتند تعلق می‌گرفت. هر کسی که فرّ کیانی را بر اثر دادگری، پارسایی و نیک‌ورزی، حکمت و عرفان به دست می‌آورد تا وقتی که شایسته داشتن آن بود، از حمایت فرّ یا خُره برخوردار می‌شد؛ اما اگر از راه عرفان و یزدان‌شناسی و عبادت خداوند و خدمت به خلق منحرف می‌شد، فرّ کیانی از وی مفارقت کرده و

جدا می‌شود (رضی، ۱۳۹۹، ص. ۱۵۶)

از دیدگاه حکمت اشراق، اصطلاح کیان خُرّه در نمود عرفانی و شناسایی ذات حق و تهذیب نفس جایگاه ویژه‌ای دارد. سهروردی، کیان خُرّه را از قول زرتشت نقل کرده که او عالم را به دو بخش تقسیم کرده است یکی عالم مینوی که عالم نورانی و روحانی است و دیگری عالم گیتی که عالم طلسم و جسمانی است و گوید نوری که از عالم نورانی و روحانی بر نفوس قاضله فایض می‌شود که اعطای رأی ثاقب کرده و مستفیض را تأیید و کمک می‌کند و به واسطه آن، نفوس منور می‌شوند و تابش آن اتم و اکمل از خورشید است و در زبان پهلوی «خُرّه» گویند که از ناحیه حق ساطع می‌شود. مرتبت کامل این نور را که مخصوص به ملوک و شاهان است، «کیان خُرّه و الرّأی» (رأی: آتش و نور) نامیده‌اند که موجب قاهریت و برتری می‌شود (رضی، ۱۳۹۹، ص. ۱۷۴)

مراد از «اشراق» در تفکر سهروردی، درواقع ظهور نور الهی بر دل و جان سالک است. مبدأ این نور همان علم الهی است که پرتوی از آن به نام عقل از مشرق نورانیت کل وجود اهل الاشراق نازل می‌گردد؛ بنابراین اشراق، شهود، تجلی و ظهور عالم وجود در نفس ناطقه است (بهداروندیانی، ۱۳۸۱).

تعامل دو مفهوم «فرّه ایزدی» یا «خورنه» با مفهوم «قطب»، در حکمت اشراق سهروردی، دستگاه اندیشه‌ای منسجمی را به وجود آورده؛ بدین ترتیب که دریافت فره به‌عنوان نوری از نورالانوار، مقام قطب را پدیدار ساخته است:

معنای قطب نزد وی [سهروردی] با نورالانوار در هستی مرتبط است. قطب در نسبت‌های انسانی و معنوی پدیدار می‌گردد؛ اما نورالانوار عنوان هستی‌شناسی داشته و سهروردی در مقدمه حکمة الاشراق این دو را به یکدیگر پیوند داده است. نظر به مقام قطب در مقدمه حکمة الاشراق نشان می‌دهد که او به دنبال دست یافتن به تفسیری از قطب بوده که تا پیش از وی طرح نشده است. ابداع وی با پیوند معنای قطب به نظریه سیاسی فلسفه اشراق آغاز شد. نظریه سیاسی فلسفه اشراق بدون فرض قطب که در رأس آن قرار دارد قابل طرح نیست (سید عرب، ۱۳۹۹، صص. ۲۹-۳۰)

سید جواد طباطبایی به سازگاری نظریه شاهی آرمانی با حکمت اشراق سهروردی در جملات ذیل تصریح کرده است:

پادشاه، به لحاظ اینکه دارای فره ایزدی است، خود عین شریعت است و از این رو در تحول فلسفه سیاسی در دوره اسلامی و حتی با فارابی، مفهوم حکیم حاکم افلاطونی با توجه به مفهوم شاه آرمانی اندیشه سیاسی ایرانشهری تفسیر و درک شده است. از این حیث، تفسیر اشراقی... و عرفانی اندیشه سیاسی ایرانشهری... از بنیاد با روح نظریه شاهی آرمانی سازگاری دارد (طباطبایی، ۱۳۹۹، صص. ۱۶۵-۱۶۴)

سهروردی نسبت به حکمرانی مبتنی بر تغلب و استیلا که در زمانه وی سیاستی متداول و مرسوم بود، دیدگاهی انتقادی داشت و ریاست تغلب را در بسیاری از موارد مستحق مخاطبه باری تعالی نمی‌دانست. سید جواد طباطبایی در این خصوص نوشته است: «دریافت فلسفی نظریه شیعی امامت و حکمت اشراق سهروردی، به‌ویژه از دیدگاه پیامدهای سیاسی، همسویی خاصی دارند؛ زیرا آن دو با دفاع از نظریه تداوم ظاهر نبوت در باطن امامت و ولایت بر این نکته اساسی التفات پیدا کرده‌اند که قول به بسته شدن دایره نبوت مستلزم طرح سیاستی مبتنی بر تغلب است» (طباطبایی، ۱۳۹۸، صص. ۱۵۸-۱۵۷).

سهروردی ضمن نفی حکمرانی مبتنی بر تغلب و با فاصله گرفتن از نظریه استیلای اهل سنت و همسویی با نظریه شیعی امامت، نظریه قطب را در قالب رهیافتی عرفانی تدوین و تجویز کرده و به حکمرانی حکیمی برخوردار از کیان خُره و تأیید ایزدی، نظر داده است. در توضیح نظریه قطب در اندیشه سیاسی سهروردی بایستی عنوان نمود که شیخ اشراق، طالبان حقیقت و دانش را به سه گروه تقسیم کرده است: اول طالبان بحث و استدلال، دوم طالبان ذوق و تأله، سوم، طالبان بحث و تأله (سهروردی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص. ۱۲).

در حکمت اشراق، «قطب» در مقام خلیفه‌اللهی و متوغل در حکمتین بحثی و ذوقی (نظری و عملی)، شایسته ریاست و حکمرانی است؛ از این رو، به نظر سهروردی «چون سیاست و حکومت و شمشیر در دست متأله بحث یا متأله صرف باشد، آن زمان زمانی نورانی خواهد بود» (شهرزوری، ۱۳۸۰، صص. ۲۹-۳۰).

تأکید سهروردی بر لزوم حکمت یا سلوک عملی حکیم که ثمراتی همچون حکمت

ذوقی و شهودی را به همراه می‌آورد، سبب شده است که وی قطب یا انسان کامل را کامل در دو حکمت عملی و نظری، یا به عبارت دیگر، سالک و فیلسوف معرفی نماید. در نظر سهروردی، اگر چنین فردی یافت نشد، متوغل در تأله و متوسط در بحث نسبت به دیگران اولویت دارد و اگر چنین فردی نیز یافت نشد، صاحب تأله یا همان حکیم متأله محض، بر باحث محض ترجیح دارد؛ بنابراین سلوک قطب و نیز پیوند نورانی قطب و ولایت، از جایگاهی اساسی و محوری در اندیشه سیاسی سهروردی برخوردار است.

نکته دیگر در نظریه قطب سهروردی این است که به نحوی سلطنت و حکمرانی موروثی مورد مخالفت وی قرار گرفته است؛ چراکه حکمرانی را مبتنی بر استحقاق و شایستگی حاکم و نه وراثت از سلطان قبلی، تدوین و تجویز نموده است.

شیخ اشراق همچنین اعتقاد دارد که ممکن نیست زمین خالی از امثال قطب باشد. این اعتقاد و اندیشه سهروردی نیز زمینه و بستر مناسبی در سیر پیشرفت ایده حکمرانی نهادی در ایران فراهم نمود. چنانچه مهم‌ترین تکلیف مجلس خبرگان رهبری در نظام جمهوری اسلامی، کشف و معرفی ولی فقیه تلقی گردیده است.

بنابراین:

معنای قطب در فلسفه اشراق مانند نظریه امامت در کلام است. سهروردی با طرح این نظریه قصد داشت غایت فلسفه و تاریخ آن را با ولایت خداوند بر انسان پیوند دهد. پیوند قطب و ولایت در فلسفه اشراق تا اندازه‌ای با ماجرای مرگ سهروردی در حلب هم مرتبط بوده و بعضی از مفسران این حادثه را هم از جمله تمایلات شیعی او قلمداد کرده‌اند (سید عرب، ۱۳۹۹، صص. ۲۸-۲۹).

اندیشه سهروردی و تأثیرگذاری آنچه به لحاظ سلبی و چه به لحاظ ایجابی، چنان صاحبان قدرت و نظام حکمرانی آن روزگار را آشفته و بیمناک نمود که وی از سوی علمای حلب به الحاد متهم گردید، خورش مباح دانسته شد و به دستور صلاح‌الدین ایوبی به زندان افکنده و سرانجام در حلب کشته شد.

۵. نظریه «انسان کامل» ملاصدرا

ملاصدرا با تأثیرپذیری از برخی از فلاسفه و حکمای پیشین از جمله فارابی و سهروردی، در فلسفه خویش نظریه «انسان کامل» را مطرح ساخته و حکمت متعالیه را تأسیس کرده است. انسان ملاصدرا افزون بر دو حرکت وجودی اضطراری و حرکت وجودی ارادی، برخوردار از تحولی تاریخی است که بر اساس آن انسان در جریان تاریخ ظهور می‌یابد. ملاصدرا تحول تاریخی انسان را متأثر از تعالیم دینی طرح کرده است که بر اساس روش‌شناسی ملاصدرا و نگاه عرفانی او می‌توان تحول یاد شده را تبیین نمود. تاریخ نزد ملاصدرا از حس آغاز و به مثال، توهم، عقل و مقام عبدیت ختم می‌شود؛ بنابراین تاریخ انسانی نیز همانند نفس انسانی مشمول حکم جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقااست (صلواتی، ۱۳۹۶، ص. ۱۴۶).

هرچند نخستین بار ملاصدرا تقدم وجود بر ماهیت را مطرح کرد و این امر را «اصالت وجود» نامید؛ اما نظریه اصالت وجود وی به شدت از اصالت نور سهروردی متأثر است. ملاصدرا نظریه نور سهروردی را برای اثبات اصالت وجود به کار برد؛ چراکه سهروردی معتقد بود جهان نور بوده و این نور، نامتناهی است. ملاصدرا هم می‌گوید، ماهیات، حدود نور است (نوربخش، ۱۳۹۳، صص. ۱۶۶-۱۶۵). نظر ملاصدرا این است که مثل افلاطونی، عبارت از عالم عقول مجرده‌اند و همچون سهروردی، آن‌ها را به مثل نوریه تعبیر کرده است.

سهروردی معتقد است نفوس کاملان پس از رهایی از بدنی به انوار قاهر می‌پیوندند و شمار مقدسان و مقربان، یعنی انوار مجرد تا بی‌نهایت افزایش می‌یابند. ملاصدرا سخن او را چنین معنا کرده است که عقل منفعل آن‌ها پس از خروج از قوه به فعل و در کمال عقلی و تجرد از علایق و شواغل، به عقل محض فعال صیوروت می‌یابد. سهروردی نفس ناطقه و نور اسفهبید را از آغاز جزء نور محض به شمار آورده؛ اما ملاصدرا نفس انسان را دارای حدوث جسمانی دانسته است که در اثر حرکت تکاملی، روحانیة‌البقاء می‌شود (نوربخش، ۱۳۹۳، صص. ۴۱۲-۴۱۱).

حسن سید عرب درباره میزان تأثیرپذیری ملاصدرا از نظریه قطب سهروردی گفته است: نظریه قطب در مقدمه حکمة‌الاشراق، ضمن ربط با تمایل شیعی سهروردی، طالب تفسیری تازه بر اساس تفکر هستی‌شناسی است که بدون این قید، نیل

به آن میسر نمی‌گردد. تأثیر تمام این تمایلات در ادوار پس از سهروردی و دست‌کم در تمایل تاریخ فلسفه اسلامی به معارف شیعی به‌وضوح مشهود است. گواه تاریخی این ادعا حوزه فلسفی شیراز و اصفهان است که خط سیر تفکر سهروردی در آن بسیار مشهود بوده و اوج آن حکمت متعالیه ملاصدراست (سید عرب، ۱۳۹۹، ص. ۳۰).

بنابراین ملاصدرا به‌مثابه فیلسوفی که سنت فلسفی پیش از خود را به‌خوبی درک کرده و بر قوت‌ها و ضعف‌های آن آگاهی یافته، کوشیده است تا از همه قوت‌ها و ثمرات شایسته فکری شیخ اشراق در دستگاه فلسفی عظیم خود بهره‌گیرد (یزدان‌پناه، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۸). نظام فلسفی صدرایی با محوریت کمال انسانی در کتاب *اسفار اربعه* وی نمود یافت. به همین دلیل کتاب یاد شده به نام «حکمت متعالیه» نیز خوانده می‌شود؛ زیرا ملاصدرا در مجلدات آن، به‌طور مکرر از این اصطلاح استفاده کرده است. بسیاری از نویسندگان با رعایت بی‌طرفی علمی به آثار ملاصدرا نگریسته و به اظهارنظر درباره‌ی وی پرداخته‌اند. در یکی از این موارد گفته شده است:

مواجهه ملاصدرا با حکمة الاشراق به درک تاریخی فلسفه اسلامی کمک ویژه کرد. این کتاب نزد ملاصدرا متنی فلسفی قلمداد شد و حکمت متعالیه از آن قابل اقتباس گردید. البته این سخن نافی ابداع‌های ملاصدرا نیست، بلکه مبین این معناست که او در طرح پاره‌ای از مسائل فلسفی در حکمت متعالیه ملهم از حکمة الاشراق بوده است. او با انتخاب این مفاهیم البته به بررسی انتقادی آن نیز پرداخت (سید عرب، ۱۳۹۹، ص. ۲۴).

سید صادق حقیقت درباره نظریه انسان کامل ملاصدرا تصریح کرده است:

اگر در اندیشه سیاسی صدر نوآوری وجود داشته باشد، باید آن را در پیوند با نظریه حرکت جوهری جستجو نمود. انسان کامل و رئیس مدینه بر اساس حرکت جوهری به کمالاتی دست می‌یابد و شایستگی رهبری جامعه را پیدا می‌کند؛ بنابراین غایت جامعه نیز بر اساس حرکت جوهری انسان کامل تعریف می‌شود... از دیدگاه ملاصدرا، انسان کامل (نبی، امام و رئیس جامعه) در حرکت جوهری خود به تکامل می‌رسد و ظاهراً این مسئله محوری است که فلسفه سیاسی او را می‌تواند از فلسفه مشاء متمایز نماید...

صدرا از «حکمت سیاسی متعالیه» بحثی به میان نیاورده؛ ولی اگر ما بخواهیم چنین نظریه‌ای را بازسازی کنیم لازم است بر نظریه انسان کامل (که بر اساس حرکت جوهری به کمال خویش دست می‌یابد) تمرکز نماییم (حقیقت، ۱۳۹۹، صص. ۲۵۸-۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۸)

نظریه «انسان کامل» ملاصدرا را می‌توان در رساله اسفار اربعه وی دنبال نمود. ملاصدرا در تفسیر آیه نور این نظریه را دنبال کرده و نوشته است که «انسان کامل» کتاب جامع آیات حق و محلی است که همه حقایق عقول و نفوس در آن منطوی است و کلمه کامله‌ای است مملو از فنون و علم و نسخه مکتوبی است از مثال کن فیکون و آن (انسان کامل) امر وارد به واسطه کاف و نون است، مظهر اسم الله اعظم است، جامع جمیع اسماست، از جهت روح و عقلش قلم اعلی است که ام‌الکتاب نامیده‌اند و از جهت قلب حقیقی او یعنی نفس ناطقه او کتاب لوح محفوظ است و از حیث نفس حیوانی او، دفتر جسمانی است (سجادی، ۱۳۹۷، ص. ۴۰۹). تأملات ملاصدرا در مورد مراتب و جریان ارتقای «انسان کامل»، درواقع تفسیر یا تأویلی از آیه ۵ سوره سجده، یعنی «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» است. در نظر ملاصدرا، انسان کامل به عقل فعال اتصال دارد. عقل فعال در سلسله طولیه عقول، عقل دهم است. این عقل را از آن روی فعال گویند که حاکم بر موجودات جسمانی است و تأثیر اجرام فلکی و کواکب و جسم و جسمانیت به او واگذار شده است که در آن‌ها تدبیر کند. نهایت کمال نفوس انسانی این است که به عقل فعال اتصال یابند و درواقع مجرد و جزء عقل فعال گردند. آن‌چنان که همچون نفوس انبیا و اولیا، دریافت شهودی دارند و علوم را از مبادی عالیه دریافت می‌کنند (ملاصدرا، بی‌تا، ج ۳، ص. ۴۶۱). به نظر ملاصدرا، انسان کامل در قوس نزول از هر مرتبه‌ای که عبور نماید باید متلبس به لباس همان مرتبه شود و در مرتبه بالاتر متلبس به لباس آن مرتبه شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۲، ص. ۲۸۷).

نظریه انسان کامل ملاصدرا، بستر و زمینه لازم برای طرح مفهوم «ولایت فقیه» را فراهم نمود؛ چراکه به نظر ملاصدرا، ولایت مأخوذ از ولی است، یعنی قریب و در اصطلاح، قریب و نزدیک به خدا را ولی گویند و ولایت دو گونه عام و خاص است. ولایت عامه برای هرکسی که به خداوند ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، حاصل می‌شود و ولایت

خاصه عبارت از مرتبه فنائی در خداوند است. فنای ذاتی، صفاتی و افعالی. پس ولی کسی است که فانی فی الله و متخلق به اسما و صفات او است، آن هم یا عطایی است یا کسی. ولایت عطایی به قوت انجذاب به حضرت الهیه حاصل می شود (سجادی، ۱۳۹۷، ص. ۵۲۵). ملاصدرا همچنین در رساله شواهد الربوبیه از ولایت مجتهدان در افتا به تصریح سخن گفته است:

بدان که نبوت و رسالت از جهتی منقطع می گردد و از جهتی دیگر باقی است... ولی خدای متعال (پس از قطع نبوت و رسالت) حکم مبشرات و الهامات و حکم ائمه معصومین^(۲) و همچنین حکم مجتهدین (و ارباب فتاوی را برای افتا و ارشاد عوام) باقی گذاشت؛ اما اسم و نام نبی و رسول را از آنان سلب فرمود؛ ولی حکم آنان را تأیید و تثبیت نمود... بنابراین مجتهدین، پس از ائمه معصومین (در مورد خصوص احکام دین) بدان گونه که از طریق اجتهاد دریافته اند، فتوا می دهند، هر چند در فتاوا با هم اختلاف داشته باشند... همچنین برای هر فردی از مجتهدین از طریق ادله تفصیله ای که در دست آنان است راه و روش و منهجی قرار داده است و آن راه و روش همان است که دلیل او آن را در اثبات حکم تعیین نموده و عدول و انحراف از آن راه را بر وی حرام کرده است (ملاصدرا، ۱۳۷۵، صص. ۵۱۰-۵۰۹)

در زمانه ای که اراده شاه قانون تلقی و فرامین زودگذر شاه با تأثیرپذیری از درباریان ابلاغ و اجر می شد، به نحوی که ملاصدرا نیز به دنبال این فرامین، گاه از سوی شاه عباس (اول) صفوی، به کھک قم تبعید و گاهی دیگر رفع تبعید و به استادی مدرسه خان در شیراز منصوب می گردید، تأیید «ولایت مجتهدان در افتاء» از سوی ملاصدرا حائز اهمیت فراوانی بود؛ زیرا افتا از منصب های فقیه جامع الشرایط و اخص از اجتهاد است. به نحوی که حکم موضوع یا واقعه از منابع فقه شیعه استنباط و صادر می شود. در مورد ولایت فقها در افتا نکات بسیار مهمی وجود دارد. از یک سو، قدرت تأثیرگذاری این نوع از ولایت در تحولات سیاسی- اجتماعی ایران مشهود و بر همگان آشکار است. چنانچه در همین زمینه، صدور فتوای تحریم تنباکو از سوی سید محمدحسن حسینی شیرازی معروف به میرزای شیرازی در زمان ناصرالدین شاه قاجار، آن چنان عرصه را بر شاه قاجار تنگ نمود که به ناچار امتیاز واگذار شده به کمپانی انگلیسی رژی، یعنی قرارداد انحصاری توتون و

تباکو را ملغی اعلام نمود. این حادثه تاریخی سال‌ها قبل از آشکار شدن نخستین نشانه‌های جنبش مشروطه‌خواهی در ایران اتفاق افتاد و قطعاً در پیشبرد تفکر و جنبش مشروطه در ایران بسیار مؤثر بود.

نکته دیگر این است که فتوای مجتهدان، بنا بر نظر ملاصدرا صرفاً بایستی از منابع فقه شیعه و با رعایت اصول و قواعد مربوطه استنباط گردد و عدول از آن قواعد نیز حرام است؛ از این رو، هرگونه فتوای شرعی، بایستی منطبق با فقه و قواعد فقهی باشد و ولایت مجتهدان در این زمینه درواقع ولایت مبتنی بر فقه است. بدین ترتیب، این ایده ملاصدرا در سیر پیشرفت خود، به حکمرانی مبتنی بر قوانین برخاسته از فقه و قواعد فقهی، متحول گردید؛ چراکه به دنبال تحولات تاریخی پس از آن، زمینه و بستر لازم برای تبدیل بسیاری از آموزه‌های فقهی به مجموعه‌ای از قوانین قابل اجرا و در نتیجه، امکان تأسیس نهاد قانون و قانون‌گذاری در ایران دوره مشروطه فراهم آمد.

۶. نظریه «حکومت مشروطه» محمدحسین نائینی

یکی از مهم‌ترین نظریات سیاسی که در رساله تنبیه الأمة و تنزیه الملة محمدحسین نائینی مطرح شده، نظریه حکومت مشروطه است. نائینی هرچند در این رساله به مبانی فکری و ابعاد گوناگون حکومت مشروطه بر اساس نگرش شیعی پرداخته و آن را تجویز کرده و مشروعیت آن را تأیید کرده است؛ اما این نظریه را به دلیل عدم امکان تأسیس حکمرانی مبتنی بر عصمت، در دوره غیبت امام معصوم تدوین کرده است. سید جواد طباطبایی در این باره مرقوم داشته است:

میرزای نائینی بهترین نوع سلطنت مشروطه را نظامی می‌داند که مبتنی بر عصمت باشد که از «اصول مذهب... طایفه امامیه» است. بحث درباره این شیوه فرمانروایی که به سبب عصمت مقام ولایت از شائبه هرگونه عمل خلاف مصالح عمومی دور است، در رساله تنبیه‌الامة در نهایت اجمال آمده است؛ زیرا در دوره غیبت کبری دسترسی به «آن دامن مبارک» ممکن نیست (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ج ۲، صص. ۴۹۰-۴۸۸)

البته میرزای نائینی تأسیس نهادی برای نظارت بر اجرای صحیح احکام را در دوران مشروطیت ضروری دانست و استفاده از پنج فقیه ناظر را در آن نهاد تجویز نمود. چنانچه پرواند آبراهامیان درباره این نهاد یا همان شورای مجتهدان نوشته است:

قانون‌گذاران به تصویب قوانین معارض با شرع مجاز نبودند. شورایی متشکل از مجتهدان، برای بررسی و انطباق قوانین با اسلام و عدم مغایرت آن‌ها با شریعت به تشکیلات مجلس افزوده شد. اعضای این شورا را که باید دست کم پنج نفر می‌بودند، نمایندگان مجلس از میان بیست نفر به پیشنهاد علما انتخاب می‌کردند. این شورا تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) باید برقرار می‌ماند؛ هر چند تا انقلاب سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ تشکیل نشد (آبراهامیان، ۱۴۰۰، ص. ۹۶)

باید توجه داشت که میرزای نائینی با تأثیرپذیری از علمای پیشین از جمله ملاصدرا و با توجه به اوضاع زمان خود و فساد برخاسته از حکمرانی قاجاریه، مشروعیت حکومت مشروطه را صرفاً از باب دفع افسد به فاسد تجویز نمود. به همین دلیل میرزای نائینی درباره نیابت قطعی فقها در عصر غیبت نوشته است:

آنکه از جمله قطعیات مذهب ما - طائفة امامیه - این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اجمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، «وظائف حسیه» نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (نائینی، ۱۴۰۱، صص. ۷۵-۷۶)

وضع قانون و تشکیل نهاد قانون‌گذاری به منظور تبدیل سلطنت مستقل به مشروطه، صرفاً با اتکای به ارزش‌ها و قواعد موجود و مدون جامعه ممکن بود. به قول طباطبایی: «خودکامگی قاجاری، در ادامه استبداد کهنی که بر کشور فرمان می‌راند، فقدان نظام حقوقی و نهاد اجرایی آن، مهم‌ترین عواملی بودند که نابسامانی درازآهنگی را بر کشور حاکم کرده بودند» (طباطبایی، ۱۴۰۱، ص. ۱۸۹).

در نتیجه، تنها قواعد موجود، مشروع، مردمی و در دسترس برای وضع قانون، قواعد فقهی بود؛ از این رو، طباطبایی نوشته است:

فقه، نه تنها به سبب جایگاه آن در نظام سنت قدمایی، بلکه با توجه به پیوندهایی که با مجموعه نظام اجتماعی داشت و متکفل تنظیم مناسبات آن بود، بخشی پویا از نظام سنت قدمایی به شمار می‌آمد. سبب اینکه از میان اهل نظر سنت قدمایی تنها گروه‌هایی از فقهای اصولی، با آغاز بحران خودکامگی، پای به میدان گذاشتند، این بود که مشروطیت نظریه‌ای در حکومت قانون است و نظریه حکومت قانون نسبتی با نظام حقوق شرع آنان داشت (طباطبایی، الف ۱۴۰۱، ص. ۶۱۵)

در نتیجه، ایده حکمرانی مبتنی بر قوانین برخاسته از فقه شکل گرفت و میرزای نائینی ضمن تأکید بر حکومت مشروطه به‌ویژه مجلس قانون‌گذاری آن و نیز تجویز شورای ناظری از مجتهدان در آن مجلس، در هنگام دفاع از مشروعیت مشروطه، بر ولایت فقها حداقل در امور حسیه نیز اعتقاد داشت. به همین دلیل است که مشروطیت مرتبه نازله ولایت فقیه دانسته شده است: «مرحوم آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و مرحوم شیخ فضل‌الله نوری از بنیان‌گذاران مشروطیت بوده‌اند و مشروطیت را به‌عنوان مرتبه نازله ولایت فقیه و نیابت عامه فقها و ریاست عامه ائمه معصومین^(ع) مطرح کرده و از آن حمایت کرده‌اند» (آذری قمی، ۱۳۷۲، ص. ۱۰۳).

۷. نظریه «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی

به‌رغم پیروزی جنبش مشروطه در شکست استبداد قاجاری و ایفای نقش مؤثر علما و نخبگانی همچون میرزای نائینی در تبیین مشروعیت حکومت مشروطه، به دنبال افول جنبش مشروطه و تأسیس سلطنت پهلوی، بار دیگر فضای استبدادی در ایران حکم‌فرما گردید؛ بنابراین امام خمینی بر اساس نظریه شیعی امامت، به نقد حکمرانی حکومت پهلوی و مخالفت با آن پرداخت که به همین دلیل دستگیر و به خارج از کشور تبعید گردید.

امام خمینی دولت‌سازی و حکمرانی در عصر غیبت امام معصوم بر اساس فقه شیعی را با تدوین نظریه «ولایت مطلقه فقیه» رهبری و هدایت نمود؛ از این رو، گفته شده است: «تجربه

اخیر ایران در خصوص «دولت سازی» محصول فرایند سیاسی طولانی تری است که در طول قرن گذشته ادامه داشته است. این فرایند سیاسی وضعیتی را به وجود آورده که مبارزه و کشمکش جاری بر سر قدرت در چهارچوب آن جریان دارد» (قیصری و نصر، ۱۴۰۱، صص. ۲۴-۲۳).

با تأمل در نظریه «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی، دو نکته اساسی مشاهده می‌شود: یکی قدمت بحث ولایت مجتهدان در اندیشه ملاصدرا و بحث ولایت فقها در اندیشه میرزای نائینی که امام خمینی از این مباحث بهره‌برداری نمود و نکته دیگر، نهادگرایی امام خمینی در تشکیل نظام جمهوری اسلامی است که استفاده ایشان از تجربه نظام مشروطه و آثار علمای آن دوره از جمله میرزای نائینی و تحریرات نائینی در خصوص ضرورت و مشروعیت نهاد قانون‌گذاری را آشکار می‌سازد. در همین زمینه، برخی نویسندگان با اشاره به تأثیر ملاصدرا بر امام خمینی، نوشته‌اند:

با حکمت سیاسی متعالیه دور جدیدی در اندیشه سیاسی شیعه آغاز شد که نشان‌دهنده چالش و نزاع بیش‌ازپیش میان نظم سلطانی و سیاست دینی بود. این دور جدید، همان‌طور که فیرحی به‌درستی اشاره کرده بود، روز به روز زمینه را برای ولایت سیاسی مجتهدان فراهم کرد تا در قالب ولایت فقیه و در دوره معاصر به دست فقهی فیلسوف و فیلسوفی فقیه، آن‌هم از نوع صدرایی، یعنی امام خمینی به منصه ظهور رسید (لک‌زایی، ۱۳۹۸، ص. ۱۲۲).

بنابراین نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی در تکمیل سیر اندیشه سیاسی سهروردی، ملاصدرا و نائینی مطرح شد. البته به اعتقاد ورعی، امام خمینی از ابتدا بر این باور بود که اختیارات حکومت نمی‌تواند در چهارچوب «امور حسبیه» از یک سو و «احکام اولیه» از سوی دیگر باشد؛ زیرا دلایل عقلی و نقلی را برای اثبات ولایت عامه فقیه تمام می‌دانست و محدودیت اختیارات معصوم یا فقیه در مورد احکام را به چهارچوب احکام الهی، مستلزم «لغویت جعل ولایت» برای ایشان می‌شمرد (ورعی، ۱۴۰۱، ص. ۴۷).

از نظر امام خمینی، هر چند حکومت به اجرای احکام شریعت متعهد است؛ اما از یک سو، «در صورتی که در مقطعی خاص، رعایت یکی از احکام الزامی شرع (وجوب یا حرمت) را برخلاف مصلحت بداند، مادامی که مصلحت چنین اقتضایی دارد، نه تنها می‌تواند به‌طور

موقت التزام به آن را متوقف نماید، بلکه می‌تواند قوانین و مقرراتی وضع کند که بسا به تعطیلی نظامات اجتماعی شرعی منتهی شود» از سوی دیگر نیز «حکومت می‌تواند در قلمرو مباحات قانون وضع کرده و اجرای آنها را الزام نماید؛ بنابراین «امام خمینی از ابتدا قلمرو اختیارات فقیه عادل را که متصدی حکومت می‌شود، فراتر از اجرای احکام فرعی شرعی دانسته و برای وی قانون‌گذاری بر اساس مصلحت عمومی را جایز می‌دانست» (ورعی، ۱۴۰۱، صص. ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۷).

هرچند از نظر امام ولایت فقیه از اختیارات مطلقه، گسترده، عام و فراتر از چهارچوب احکام اولیه برخوردار است؛ اما پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، با اتخاذ رویکرد حکمرانی نهادی از سوی ایشان، اختیارات ولی فقیه عمدتاً در قالب اختیارات حکومت و نهادهای حاکمیتی بازتاب یافت. مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری، از مهم‌ترین نهادهای حکمرانی به شمار می‌آیند که در جمهوری اسلامی با تأیید امام خمینی تشکیل شدند.

مجلس شورای اسلامی چنان جایگاهی نزد امام داشته که به‌رغم مخالفت شورای نگهبان با هرگونه اظهارنظر مجلس درباره وضع قوانین ضروری بر اساس احکام ثانویه، ایشان تشخیص صدق این عناوین را که تصور می‌شد در صلاحیت فقیهان است، با تحریر مرقومه‌ای در ۱۹ مهر ۱۳۶۰، به اکثریت نمایندگان مجلس واگذار و این اجازه را صادر نمود که حتی گاهی می‌توان با تشخیص صدق عنوان ثانویه، موقتاً از احکام اولیه شرع نیز عبور کرد:

آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حَرَج است پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت بودن آن ما دام که موضوع محقق است، و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن؛ و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود مجرم شناخته می‌شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می‌شود (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۵، ص. ۲۹۷).

افزون بر آن، امام خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۶۱، با صدور پیامی خطاب به ملت ایران و مسئولین نظامی، ضمن اینکه مجلس را در رأس همه نهادها دانست، در مورد احکام اولیه و ثانویه گفت مجلس محترم شورای اسلامی که در رأس همه نهادهاست، در عین حال که از اشخاص عالم و متفکر و تحصیلکرده برخوردار است، خوب است در موارد لزوم از دوستان متعهد و صاحب نظر خود در کمیسیونها دعوت کنند که با برخورد نظرها و افکار، کارها سریعتر و محکمتر انجام گیرد. و از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص موضوعات برای احکام ثانویه اسلام نظر خواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد. و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام الله می باشند. و نیز احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد و پس از رأی مجلس و انفاذ شورای نگهبان، هیچ مقامی حق رد آن را ندارد، و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظاتی اقدام کند. و با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی که مجتمعی از علمای اعلام و مجتهدان و متفکران و متعهدان به اسلام هستند، در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است، با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت قویتر خلاف طریقه عقلاست. چنانچه تغییر احکام اولیه، با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریقه عقلا مخالف است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، صص. ۳۲۱-۳۲۰)

البته افزون بر نقش نهادی مجلس در اندیشه سیاسی امام خمینی، تشکیل شورای نگهبان - که یادآور شورای مجتهدان مورد تأکید میرزای نائینی بود- نهادگرایی امام خمینی در حکمرانی را نشان می دهد. امام خمینی درواقع با استناد به مبانی شریعت و پیشینه و جایگاه برجسته ولایت فقیه در فقه اسلامی، سعی نمودند که از یک سو، دیدگاه و برداشت سنتی و تاریخی نظریه ولایت فقیه را که بر جنبه فردی و غیر نهادی تأکید داشت، به سمت وسوی ایده حکمرانی نهادی و نهادهای حاکمیتی به ویژه قانون، مجلس و به صورت کلی، در قالب نظام جمهوری اسلامی، سوق دهند. از سوی دیگر، اختیارات گسترده ولی فقیه را در ساختار و سیستم تصمیم گیری نهادهای حاکمیتی تعبیه نمایند. به نحوی که حکومت و نهادهای آن،

از اقتدار و اختیار لازم برای اعمال قدرت و حکمرانی برخوردار گردند. بنابراین اندیشه سیاسی امام خمینی با توجه به جایگاه رهبری ایشان در جامعه اسلامی، با واقعیت‌ها و الزامات عملی حکمرانی در نظام جمهوری اسلامی، هماهنگی قابل توجهی را نشان می‌دهد. به همین سبب، نظریه ولایت فقیه، در اندیشه امام خمینی به نظریه‌ای مشعر بر حکمرانی نهادی تحول یافت و اختیارات گسترده ولی فقیه، در ساختار و سیستم تصمیم‌گیری نهادهای حاکمیتی تعبیه گردید تا نحوه و چگونگی حکمرانی، با ماهیت نظام جمهوری اسلامی تناسب داشته باشد. آن‌چنان‌که ورعی ضمن تأکید بر نهادمحوری موجود در نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی، در مورد حکمرانی نهادی یادآور شده است:

چه‌بسا زبان منابع دینی که از اختیارات فقیه واجد شرایط سخن گفته و از کلیدواژگانی چون سلطان، حاکم و فقیه استفاده‌شده که ظهور در «فرد» دارد تا «نهاد»، به تناسب شرایط زمان و نوع حکومت‌ها در گذشته بوده است... اطلاق ولایت فقیه به معنای اختیارات گسترده وی، به‌جای آنکه اختیارات فرد دانسته شود، اختیارات سیستم و نظام سیاسی شمرده می‌شود (ورعی، ۱۴۰۱، ص. ۱۶۹)

نتیجه‌گیری

پادشاه در اندیشه سیاسی ایران‌شهری، جایگاهی محوری داشت و پیوند شاه آرمانی ایران باستان با «فرّه ایزدی» نیز آموزه‌ای بنیادین در اندیشه سیاسی در طول تاریخ ایران بود؛ از این‌رو، مفهوم فرّه ایزدی یا فره‌مندی حکمران، بر حکمت اشراق سهروردی مؤثر واقع گردید و نظریه «قطب» از سوی وی تدوین و مطرح شد. همچنین سیر تاریخی اندیشه سیاسی در ایران، از یک‌سو، تأثیر انسان‌شناسی سهروردی بر نظریه «انسان کامل» ملاصدرا را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، مطرح شدن ایده ولایت مجتهدان در افتا از سوی ملاصدرا را آشکار می‌سازد. ایده‌ای که ولایت مبتنی بر فقه و قواعد فقهی را گوشزد می‌کرد و به مبنایی برای طرح ایده حکمرانی مبتنی بر قوانین برخاسته از فقه شیعی و نیز اعلام مشروعیت نهاد قانون‌گذاری در نظریه «حکومت مشروطه» میرزای نائینی تبدیل شده اما توجه جدی میرزای نائینی به «ولایت فقیه» نیز غیرقابل کتمان است. چنانچه در نهایت سیر تحول تاریخی در اندیشه سیاسی و ایده نهاد حکمرانی، منجر به تدوین نظریه «ولایت مطلقه فقیه» از سوی امام خمینی

گردید. نظریه‌ای که در اندیشه سیاسی امام خمینی به نظریه‌ای مشعر بر حکمرانی نهادی تحول یافت؛ چراکه اختیارات گسترده ولی فقیه، در ساختار و سیستم تصمیم‌گیری نهادهای حاکمیتی تعبیه گردید. بدین ترتیب، بررسی تأثیر و تأثر و نیز سیر و تحول تاریخی نظریات «قطب» شهاب‌الدین سهروردی، «انسان کامل» ملاصدرا، «حکومت مشروطه» محمدحسین نائینی و «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی نشان می‌دهد که نظریات یاد شده، مضاف بر اینکه بر سیر تحول اندیشه سیاسی از حکمرانی مبتنی بر فره ایزدی، به حکمرانی نهادی، دلالت دارند، این فرضیه را نیز تأیید می‌کنند که «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، صرف‌نظر از فرازوفرودهای آن، بر سیر پیشرفت ایده نهاد حکمرانی از دوران باستان تا دوره معاصر (رهبری امام خمینی) دلالت دارد.»

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۴۰۰). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- احمدوند، شجاع و اسلامی، روح‌الله (۱۳۹۹). *اندیشه سیاسی در ایران باستان*. تهران: انتشارات سمت.
- اخوان کاظمی، بهرام. (۱۳۷۸). *عدالت و خودکامگی در اندیشه سیاسی ایران باستان*. تهران: مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۴۴-۱۴۳، ۶-۱۳.
- <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/94314>
- آذری قمی، احمد (۱۳۷۲). *ولایت فقیه از دیدگاه فقه‌های اسلام*. قم: دارالعلم.
- امام خمینی (۱۳۸۹). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم.
- بهداروندانی، غلامرضا (۱۳۸۱). *حکمت رمزی و مفاهیم ذوقی، با تأملی بر فلسفه ایران باستان*. پگاه حوزه، ۶۰. <https://hamyaar.ir/p/uuuf>
- حقیقت، سید صادق (۱۳۹۹). *بررسی و نقد متون سیاسی در حوزه اسلام و ایران*. تهران: نشر کویر.
- رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۲). *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*. تهران: نشر قومس.

- رضایی راد، محمد. (۱۳۸۹). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی. تهران: طرح نو.
- رضی، هاشم (۱۳۹۹). حکمت خسروانی، سیر تطبیقی فلسفه و حکمت و عرفان در ایران باستان. تهران: نشر بهجت.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۹۷). فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا. تهران: انتشارات سازمان اوقاف و امور خیریه.
- سهروردی، شیخ شهاب الدین (۱۳۹۶). مجموعه مصنفات، حکمة الاشراق. تحقیق هانری کربن، تهران: نشر انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- سید عرب، حسن (۱۳۹۹). تصحیح، تعریب. ترجمه و شرح مقدمه حکمة الاشراق سهروردی. تهران: نشر هرمس.
- شهرزوری، شمس الدین محمد. (۱۳۸۰). شرح حکمة الاشراق. تصحیح و تحقیق و مقدمه حسین ضیائی تربتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. قم: نشر بیدار.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵). شواهد الربوبیه. ترجمه جواد مصلح، تهران: انتشارات سروش.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (بی تا). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. قم: نشر مصطفوی.
- صلواتی، عبدالله (۱۳۹۶). زیست جهان ملاصدرا. تهران: نشر هرمس.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۹۸). زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران. تهران: نشر کویر، چاپ دوازدهم.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۹). خواجه نظام الملک طوسی: گفتار در تداوم فرهنگی ایران. تهران: نشر مینوی خرد.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۴۰۰). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ملاحظات در مبانی نظری. تهران: انتشارات مینوی خرد، چاپ چهارم.
- طباطبایی، سید جواد (الف ۱۴۰۱). تأملی درباره ایران: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه خواهی. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سید جواد (ب ۱۴۰۱). ملت، دولت و حکومت قانون، جستار در بیان نص و سنت.

- تهران: انتشارات مینوی خرد، چاپ پنجم.
- قیصری، علی و نصر، علی رضا (۱۴۰۱). دموکراسی در ایران: تلاش برای آزادی مدنی در گستره تاریخ. ترجمه میرحسن رئیس زاده، تهران: فرهنگ جاوید.
- لک زایی، نجف (۱۳۹۸). اندیشه سیاسی صدرالمآلهین. قم: بوستان کتاب.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۱). تن پهلوان و روان خردمند. تهران: طرح نو.
- مصطفوی، علی اصغر. (۱۳۹۹). حقوق مدنی و آیین دادرسی در ایران باستان. تهران: امید سخن.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۰۱). تنبیه الامة و تنزیه الملة. تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- نوربخش، سیما سادات (۱۳۹۳). ملاصدرا و سهروردی: بررسی مقایسه‌ای آرای فلسفی. تهران: نشر هرمس.
- ورعی، سید جواد (۱۴۰۱). مفهوم اطلاق در نظریه ولایت مطلقه فقیه و الزامات آن از دیدگاه امام خمینی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- یزدان‌پناه، سید یدالله. (۱۴۰۱). آموزش حکمت اشراق. تحقیق و نگارش علی امینی‌نژاد، تهران: انتشارات سمت.
- Corbin, H. (1971). *En Islam Iranien: Aspects Spirituels et Philosophiques*. Vol. 2: sohravardi et les platoniciens de perse. Paris: Gallimard.